



معرفی و نقد کتاب فارسی قزوینی

علی صلح‌جو

حسن حاجی شعبانیان*

مقدمه

واژه‌های گویش و گویش‌شناسی^۱ برای نخستین بار در سال ۱۳۳۷ از سوی دکتر صادق کیا، دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی و استاد دانشگاه تهران به ادبیات زبان‌شناسی ایران راه پیدا کرد و گویش‌شناسی به این ترتیب در ایران مصطلح گردید. اگرچه وی نخستین کسی بود که گویش‌شناسی را به کار برد اما پیشینه این شاخه از زبان‌شناسی در ایران به زمان‌های بسیار قبل‌تر از آن برمی‌گردد و در لابه‌لای کتاب‌های تاریخ و جغرافیا، به‌ویژه آن دسته که مسالک و ممالک نام گرفته‌اند، نمونه‌هایی از موارد زبانی یافت می‌شوند.^۲

گویش‌شناسی علمی در ایران با برگزاری دوره‌ای آموزشی آغاز گردید که ژرژ ردار^۲ سوئیس و گئورگ مورگنستیرنه (گئورگ والتین فون مونته آف مورگنستیرنه)^۳ نروژی در سال ۱۳۳۹ در محل دانش‌سرای عالی (بهارستان) آن را برگزار کردند (روح‌بخشان، ۱۳۷۵: ۱۷۷).

هدف از طرح گویش‌شناسی ایرانی، تهیه و نشر اطلس زبان‌شناسی بود که سرپرستی آن را محمد معین، با دستیاری بهرام فره‌وشی، عهده‌دار بود. تکمیل کردن پرسش‌نامه‌ای حاوی تقریباً ۱۶۰۰ کلمه و ضبط شماری عبارات و جمله‌ها، کلمه‌ها که از میان ابتدایی‌ترین، شناخته‌شده‌ترین، رایج‌ترین، پربسامدترین، ساده‌ترین و نیز ضروری‌ترین واژه‌ها انتخاب شده بود، اساس کار را شکل می‌داد (همان، ۱۷۹).

تکمیل پرسش‌نامه اصول و قواعدی داشت از جمله دقت در انتخاب کسی که از او سؤال می‌شد (خیلی نوسال یا خیلی کهن‌سال _ دندان افتاده _ نباشد، حتی‌المقدور سواد نداشته باشد، به شهر نرفته باشد، کم سفر کرده باشد و...). برای دقت بیشتر از چند نفر با سن و سال و جنس متفاوت سؤال می‌شد و گاه از ضبط

صوت نیز استفاده می‌شد (همان، ۱۷۹-۱۸۰).

اهتمام پژوهشگران دهه‌های نخست پژوهش‌های این عرصه، با اتکا بر پرسش‌نامه‌هایی صورت می‌گرفت که بر گردآوری واژه‌ها و عبارت‌های کوتاه متمرکز بود. در طول این مدت کارهای پیوسته و پراکنده بسیار انجام گرفت که کار انجوی شیرازی در رادیو به‌سامان‌ترین و گسترده‌ترین آنها بود. ... حتی داستان‌نویسان هم به میدان آمدند... عیب اصلی و عمده این کارها این بود که همواره به گویش‌ها و گویش‌شناسی همچون جزئی از فرهنگ‌عامه نگریسته می‌شد نه به‌صورت یک مقوله مستقل و علم مشخص که اصول و قواعد و حومرز و رسم خود را دارد (همان، ۱۸۱). در ادامه روند گویش‌شناسی در ایران، با انتشار کتاب گویش کردی مهاباد، اثر کلباسی در سال ۱۳۶۲، گامی در راستای توجه به همه جنبه‌های دستوری گویش‌ها برداشته شد. علاوه بر ایرانیان، پژوهشگران غیر ایرانی نیز در حوزه گویش‌شناسی زبان‌های ایرانی پژوهش‌های فراوانی انجام داده و آثار زیادی در قالب مقاله و کتاب از خود برجای گذارده‌اند. شاید از شاخص‌ترین این آثار بتوان به کتاب زبان‌های ایرانی اثر اورانسکی^۱ اشاره کرد که در سال ۱۳۷۸ از سوی علی‌اشرف صادقی، به فارسی ترجمه شد. کتاب راهنمای زبان‌های ایرانی: زبان‌های ایرانی نو جلد دوم با سر ویراستاری رودیگر اشمیت،^۲ اثر دیگری است که در سال ۱۳۸۳، توسط حسن رضایی باغبیدی و همکاران به فارسی ترجمه شده است.

مؤلف و اثر او

کتاب فارسی قزوینی از جمله آثاری پژوهشی در عرصه گویش‌شناسی است که در سال ۱۳۹۶ با مقدمه‌ای ۱۵ صفحه‌ای به‌همراه یک صفحه راهنمای تلفظ و ۸۷ صفحه متن فهرست شده واژگان، در ردیف کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های متعددی قرار گرفته است که درباره زبان‌های ایرانی تألیف و تدوین شده‌اند. علی صلح‌جو نویسنده قزوینی این کتاب، نام‌آشنای عرصه‌های ترجمه، ویراستاری و نویسندگی است که اثر خود را با شمارگان ۱۰۰۰ و در نشر کتاب بهار منتشر نموده و آن‌سان که خود گفته است، آن را به خاک پاک قزوین و آنان که در آن زاده‌اند (صفحه تقدیم اثر)، تقدیم کرده است.

نویسنده دانش‌دوست، قریب به پانزده اثر ترجمه، تألیف و پژوهش در حوزه‌های زبان و زبان‌شناسی، ادبیات، پژوهشگری، ویراستاری و ... در کارنامه خویش دارد و کتاب فارسی قزوینی هم که آخرین اثر انتشار یافته این پیشکسوت عرصه‌های مذکور تاکنون است را باید به‌راستی حاصل تلاش از سر مهر او به ایران و به قزوین، سرزمین مادری او قلمداد کرد. گردآورده‌های مؤلف در این اثر قریب بر ۹۵۰ واژه و ترکیب را شامل می‌شود که در مدخل‌های واژگانی الفبایی فهرست شده‌اند؛ واژه‌هایی که به اعتقاد او بسیاری از آنها را در پژوهش‌های پیشین نیافته است (چهارده). صلح‌جو که از سال ۱۳۹۲ در پی انتشار این اثر بوده و موفق به نشر آن از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به دلیل هماهنگ نبودن با ضوابط آنها نشده است، سوادای نوشتن تکمله‌ای بر کار خود را نیز در سر دارد (پانزده). باشد که چشم و گوشمان سال‌های دراز و دیرپای

1. Iosef Mikhailovich Oranski
2. Rudiger Schmitt

روشن به کوشش و پوییش او و همهٔ انسان‌های فرهیختهٔ همچون او باشد. او در معرفی خود در صفحات نه و ده مقدمهٔ کتاب از شروع آموختن رشته زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۵، آشنایی با دکتر علی‌اشرف صادقی و به‌تبع آن پی‌بردن به اهمیت مطالعهٔ لهجه شناسی^{□□} (به‌جای گویش‌شناسی) سخن می‌گوید و از این‌که در ۱۳ سالگی به عزم پایتخت‌نشینی ترک وطن کرده و از آن پس تنها به یمن وجود مادر و مادر بزرگ با لهجهٔ قزوینی در ارتباط بوده است. صلح‌جو بر این باور است اگر به امر دشوار گردآوری لهجه‌ها نپردازیم البته خیلی زود دیر خواهد شد. او می‌نویسد از سی‌سالگی و در طول چهل سال بخشی از ذهن خود را به صید واژه‌هایی مشغول داشته که در محاوره‌ها از زبان مادر و مادر بزرگ خود شنیده است.

ویژگی‌های کتاب فارسی قزوینی

«نه دستِ رُمّ با آبِ آلوچه شستن، نه آدمِ سخن به روییم». نه بنای گستاخی دارم و نه سخن درشت زنده خواهم گفت، به تعبیری با لهجهٔ قزوینی.

هر آن کس که در حوزه‌ای تخصصی، نه الزاماً زبان‌شناسی و زیرشاخه‌های آن، قلم زده است نیک به دشواری‌های بیان این دسته مطالب مطابق ذوق عامه آگاه است. گویی در این دگرگونی همواره می‌بایست به تقلیل موضوع تن داد و محتوا را رقیق کرد. مؤلف این کتاب هم از این قاعده مستثنی نیست و کار را تا آنجایی پیش برده است که از نوشتن مقدمه‌ای هرچند مختصر و فشرده در باب توصیف اهم مقوله‌های زبانی و زبان‌شناسی، موضوعاتی همچون ساخت آوایی، واج‌شناسی، ساخت واژی، مسائل نحوی^۴ و ... خودداری کرده است شاید از آن روی که مخاطب خود را آگاه و بی‌نیاز به دانستن آنها پنداشته و یا بیان این‌گونه موضوعات را خارج از حوصله وی فرض گرفته است و البته در میان دیگر امکان‌ها، محتمل است که هراس از به دراز کشیده شدن سخن و افزایش برگ‌های کتاب هم محملی باشد در زبان فروبستن از بیان این ناگفته‌های ضروری. صرف‌نظر از انگیزهٔ مؤلف در نادیده انگاشتن آنچه بیان و عمل به آنها به افزایش بار علمی و برخوردارگی از ویژگی‌های پژوهشی اثر باری می‌رساند، کتاب فارسی قزوینی به دلیل همین به‌کار نبستن چارچوب و اسلوب علمی، در مسیر تنزل جایگاه خود در ردیف آثار قابل اعتنا در این عرصه گام نهاده است.

شاید یکی از بدیهی‌ترین مواردی که از جمله مراتب عام هم بشمار می‌رود و ربط خاصی نیز با زبان‌شناسی پیدا نمی‌کند، ترتیب مدخل واژگانی، برشمردن آنها به ترتیب الفبایی است که در مرتب کردن واژه‌های آغاز شده با الف (a، e، و o)، مندرج در صفحات ۱ تا ۶ از کتاب نادیده گرفته شده است. در غفلت از این

1. phonological structure
2. phonology
3. morphological
4. syntactic

قاعده نه املای فارسی واژه و نه واج‌نویسی^۱ آن مدنظر قرار نگرفته است. مؤلف واژه‌ها و در پاره‌ای اندک، مثال‌ها را واج‌نویسی کرده و بر پایه نظر برخی از زبان‌شناسان ایرانی از جمله ابوالحسن نجفی (نجفی، ۱۳۵۸: ۶۹-۷۴)، برای همزه آغازی هم نقش واجی قائل نشده است.

مؤلف قزوینی کتاب در ذکر یکی از ویژگی‌های لهجه مادری خود، از اضافه شدن مصوت در ترکیبات اضافی مقلوب با ذکر واژه‌های سردرد /sar-a dard/ و دل‌درد /del-a dard/ و البته خر چنگال /xar-a čangāl/ نام برده است (دوازده). یادآور می‌شود در ضبط هیچ کدام از واژه‌های فهرست شده در کتاب فارسی قزوینی - جز یک مورد در صفحه شش، اثری از تقطیع واژگانی به چشم نمی‌خورد و تقطیع‌ها از نگارنده است و البته در میان دو خط مورب قرار دادن واژه‌های واج‌نویسی شده (جداگانه به کاستی‌های ناشی از تقطیع نشدن واژه‌ها در ادامه پرداخته خواهد شد). به هر حال می‌توان استنباط کرد منظور نویسنده از ترکیبات اضافی در مثال‌های مورد نظر، اسم مرکب و مصوت مدنظر هم فقط واکه /a/ بوده باشد. خواننده غیر قزوینی کتاب و البته آشنا با دقایق و ظرایف زبانی، خود باید استنتاج کند که علت عدم وجود این واکه در مثال اخته‌زال (۱)، آن گونه که نویسنده آورده است /axta zēqāl/ چیست؟ البته در ذهن مخاطب قزوینی کتاب، پرسش فقدان واکه مورد نظر در ترکیب‌های رایج در قزوین نظیر زن پدر /zan pedar/ و گنداب چاله /gand āb čāla/ و ... هم بی‌پاسخ می‌ماند. آیا واکه مورد اشاره، بر اساس دو دسته مثال‌های زیر و برگرفته از لهجه قزوینی که برای پیشگیری از اطاله کلام به همین مقدار از آن بسنده شده است، همان تکواژ پرسیامد زبان تاتی نمی‌تواند باشد، جدای از علت آن که یا در اثر همزیستی و مراوده قزوینی با تات زبان‌های منطقه پدید آمده و یا بر پایه آنکه زمانی این منطقه جزئی از قلمرو پهلوی بوده است؟

۱ - نشانه صفت	اسم + تکواژ a - صفت - الف
گرم پاییز	pāyiz garm-a - ۱ - الف
کال پسته	pesta kāl-a - ۲ - الف
۲ - نشانه اضافه و ملکی	اسم + تکواژ a - اسم - ب
حیدر چوب	jub heydar-a - ۱ - ب

نویسنده در توضیح ذیل واژه‌های باغدار /bāq-a dār/،^۲ (۸) و پرچانه /pēr-a čāna/،^۳ (۱۳) و چند واژه دیگر در کتاب، آورده است که مصوت /a/ برای پیشگیری از تشکیل خوشه صامتی و تحت تأثیر ترکی در این جایگاه قرار گرفته است. به دلیل آگاهی اندک نگارنده از ویژگی‌های ساختاری و آوایی زبان ترکی، ارزیابی چنین تحلیلی برعهده آگاهان از این امر گذارده خواهد شد.

ویژگی دیگری که نویسنده از وجود آن در فارسی قزوینی خبر می‌دهد، پدیده کشش جبرانی است (سیزده). برشمردن یکی از فرآیندهای واجی و تنها سخن گفتن از آن با ذکر دو واژه و فقط از فرآیند حذف

1. phonemic transcription

۲. نگارنده این سطور این واژه را به‌کرات از زبان اهالی و به لهجه قزوینی، اختر زغال /axtaɾ zōvāl/ هم شنیده است.

۳. نگارنده تلفظ این واژه را /bāq-a dār/ می‌داند.

همخوان انفجاری چاکنایی آن‌هم در جایگاه میانی و نه دیگر گونه‌های آن، چرایی برجسته شدن فرآیند مذکور را سبب می‌شود علاوه بر آنکه پرسش دلیل مطرح نشدن دیگر فرآیندها را نیز باعث می‌گردد. لهجه قزوینی، به‌تبع از زبان فارسی، انواع فرآیندهای واجی را در خود دارد و شاید از پرکاربردترین این فرآیندها در این لهجه، بتوان از فرآیندهای حذف، تکرار و اتباع نام برد.

صلح‌جو یکی از آثار بکارگیری فرآیند تکرار در زبان که شدت بخشیدن و تأکید بر عمل است را در لهجه قزوینی به استفاده زیاد از واژه‌های ترکی که به‌زعم او بسیاری از قزوینی‌ها از ریشه آنها نیز ناآگاه! هستند نسبت می‌دهد و واژه اوکومه /*əkərma*/ (آن‌گونه که او ثبت کرده است) را برای گریه شدید مثال می‌آورد (دوازده). اگر آنچه وی در معنای احتمالی این واژه بیان داشته است، نعره گاو، درست هم فرض شود، تنها یک یا چند واژه آیا می‌تواند دلیلی بر اثبات کثرت استعمال واژه‌های ترکی، آن‌هم برای نقش تشدیدکننده (به تعبیر مؤلف) تلقی گردد؟ او در ادامه این بحث به واژه یانه یانه /*yāna yāna*/ در معنی خوردن به‌سرعت^۱ اشاره دارد که تکرار در ساختار آن آشکار است اما اینکه واژه مورد نظر از ریشه واژه بیمک /*yimak*/، به معنی خوردن گرفته شده باشد، بر نگارنده پوشیده است ضمن آنکه واژه بیمک به معنای خوردنی است و نه خوردن.

اضافه شدن الف و نون به آخر فعل‌های ماضی و مضارع از ویژگی‌های دیگر لهجه قزوینی است که مؤلف بدان اشاره کرده است (دوازده) بی آنکه به مطابقت^۲ شخص و شمار در حالت اضافه شدن وند /*-ān*/ به فعل اشاره و یا آن را در دیگر نموده‌های^۳ فعل بررسی کرده باشد. در مرور گذرای مفرداتی هم که مؤلف در کتاب خود آورده است، مثال دیگری جز همان دو مورد مندرج در صفحه دوازده مقدمه نیز مشاهده نشد، این در حالی است که ساخت مذکور در لهجه قزوینی از بسامد فراوانی برخوردار است.

مطلب دیگری که ذیل همین موضوع نیز می‌توان به آن پرداخت ولی قابل‌تعمیم به دیگر موارد اثر نیز می‌باشد، سبک نگارش مثال‌هایی است که به خط فارسی و در قالب رسمی و کتابی آن صورت گرفته و به عبارت دیگر کتابت مثال‌ها به زبان رسمی است. در همین مورد اخیر برای بیان مطلب به لهجه تهرانی، در کتاب این‌چنین آمده است:

- غلط کرده‌اند! می‌ریم می‌زنیم توی گوششان! (تهرانی)

این عبارت که واج‌نویسی هم نشده را به نظر نمی‌رسد بتوان از زبان عادی گویش‌ور به لهجه تهرانی شنید. شاید گویش‌ور تهرانی این‌چنین بگوید:

- غلط کردن! می‌ریم، می‌زنیم تو گوششون!

و به همین روال درباره مثال به لهجه قزوینی که علاوه بر نوشتن آن به زبان رسمی، تنها بخشی از آن پاره‌گفتار هم واج‌نویسی شده است، البته شاید به دلیل دشواری استفاده از علائم و یا برای صرفه‌جویی در

۱. نگارنده این واژه را خوردن با ولع و لذت تمام می‌داند.

2. agreement

3. aspect

وقت و کاغذ و ... آنچه در کتاب آمده است:

- غلط کرده‌اند! می‌ریمان می‌زنیمان توی گوششان! (قزوینی)

- ... mereymān mezanimān ...

اما اگر این پاره‌گفتار به شکل زیر و با تقطیع واژگانی آورده شده بود، در آن صورت نویسنده خود را ملزم به ارائه تحلیل نقش متفاوت وندهای مشابه /-ān/ در فعل و در اسم و همچنین دیگر مقوله‌های موجود در پاره‌گفتار می‌دید.

- qalat kar-d-a:n, me-rey-m-ān, me-zan-im-ān tū gūš-eš-ān.

مؤلف در بخش معرفی آواهای لهجه قزوینی و به‌طور مشخص واکه‌های /o/ و /u/ در مقایسه با زبان معیار که آن را هم لهجه تهرانی (ده) می‌داند، آنها را پیشین‌تر و بسته‌تر عنوان و از نویسه /ë/ برای نشان دادن /o/ پیشین استفاده می‌کند (یازده)، در حالی که شناخته‌شده‌تر نویسه /ö/ برای نشان دادن مؤلفه چین آوایی است همان‌طور که خود او نیز برای نشان دادن /u/ پیشین از /ü/ بهره می‌گیرد. اما مهم‌تر آنکه وی در تبیین مشخصه‌های واکه مورد بحث یعنی /ë/ و با انگیزه ذکر مثالی برای روشن‌تر کردن ذهن مخاطب، از واژه (آشنا به‌زعم خود) نان به زبان ترکی، یعنی چورگ /čürag/ استفاده می‌کند. مثالی که به قطع و یقین ابهام تشابه بین /ë/ و /ü/ را سبب خواهد شد که در ضبط واژه نان، از اساس نویسه /ë/ دیده نمی‌شود. به‌بیان‌دیگر او درصدد بیان مثالی برای چگونگی تلفظ واکه پیشین /ë/ یا /ö/ است در حالی که واژه معرف مؤلف، دارای واکه /ü/ است.

نویسنده در جدول راهنمای تلفظ (شانزده) به نابسامانی بخش آوایی خود دامن می‌زند و بی‌آنکه از واکه‌های /o/ و /u/ نامی آورده باشد، از هشت مصوت (واکه) در لهجه قزوینی نام می‌برد. حتی اگر بر مبنای آنچه ذکر آن در بالا رفت، تصور شود در لهجه قزوینی این دو واکه همواره با مشخصه‌های پیشین‌تر و بسته‌تر ظاهر می‌شوند که این‌گونه نیست و حتی نمونه آن را می‌توان در میان واژه‌های مثال زده شده مؤلف نیز یافت، مثال‌های همچون خروس /xorus/ و او /un/، (۲)، حوض /hoz/، (۱۳) و قرص /qors/، (۲۵) بنابراین /ö/ و /ü/ تنها واج گونه‌هایی هستند از دو واج اصلی که در بافت‌های آوایی خاصی ظهور می‌یابند و به‌عبارت دیگر واج مستقلی محسوب نمی‌شوند زیرا تقابل معنایی ایجاد نمی‌کنند؛ بدین ترتیب خواننده در لهجه قزوینی با دو واکه بیشتر از آنچه در زبان فارسی وجود دارد مواجه است. نخست فتحه کشیده و با نویسه /a:/ و دیگری واکه ئو با نویسه /ö/ آن‌گونه که نویسنده آنها را نام‌گذاری کرده و نشان داده است. از مثال‌های ذکرشده در معرفی واکه‌های مورد بحث مشخص است که نویسنده بدون مدنظر قرار دادن مبانی نظری از جمله قواعد الزام‌آور برای تعیین آواهای زبانی به‌طور عام و دگرگونی اجزاء واژه در پی فرآیند حذف، به‌طور خاص، نتیجه‌گیری و حکم بر وجود فتحه کشیده در لهجه قزوینی کرده است. در این مثال که در صفحه ۳۸ هم با توضیحی ناقص در تعریف آن آمده است، واژه دهنه /da.ha.na/ مدنظر نویسنده بوده است.

۱. نگارنده تلفظ این واژه را /xörus/ می‌داند.

حذف پی‌درپی همخوان چاکنایی سایشی بی‌واک، یعنی همخوان /h/ در آغاز هجای دوم و سپس حذف یکی از دو واکه /a/ بر اساس قاعده پیشگیری یا راهکار برطرف کردن التقای واکه‌ها و عدم امکان قرارگیری بیش از یک واکه در هجا، در واکه هجای نخست کشش جبرانی بروز می‌یابد. در مورد واکه /o/ با نویسه /ō/ و مثال جو /jow/ نیز مؤلف با نادیده انگاشتن مباحث مطرح درباره دگرگونی رشته‌های واجی /av/ و دگرگونی آن به واجگونه /ow/، واکه مرکبی در لهجه قزوینی ارائه کرده است.

در خسارت‌های نپرداختن به مطالعات زبانی، نویسنده کتاب فارسی قزوینی، نقیبی می‌زند برای نقد اثر نیکلسون در شرح مثنوی، آن‌هم به استناد یکی از یافته‌های زبانی خود از لهجه مادری:

- الان بیگاس نرو، همین جا بمان، فردا برو (ده).

وی با تکیه بر واژه «بیگاس» به معنی بیگانه است و با توجه به بافت مثال خود، استنتاج کرده است که این واژه در قزوین به معنای شب به کار می‌رود و حتی بیشتر از این، مدلول این واژه بایستی! شب باشد و مترجم و شارح اشعار مولانا که از واژه untimely به‌عنوان برابر نهادی برای این واژه استفاده کرده به کنه مطلب کم‌توجهی کرده و با انتخاب معنی لغوی، به معنی نابهنگام، بی‌موقع، تعبیر نادرستی به کار برده است.

در غم ما روزها بیگانه شد روزها با سوزها همراه شد

In our woe the days (of life) have become untimely

...

البته که این واژه در معنای شب در مقابل صبح هم به کار رفته است، اما در فرهنگ‌های دهخدا و عمید در معنایی دیگری همچون وقت و بی‌وقت، بی‌موقع و ... هم آمده است. آیا به فرض صحت تعبیر نویسنده از واژه مورد نظر در یک لهجه و یا یکی از معانی رایج، چنین تعمیمی به جا و درخور است؟ همچنان که در قزوین هم این واژه همواره در معنی شب به کار گرفته نمی‌شود.

آگاهان و زبان‌شناسان می‌دانند که ترجمه انگلیسی نیکلسون از مثنوی معنوی، بی‌شک یکی از شاهکارهای بزرگ و کم‌نظیر ترجمه در عالم ادب است که نشان از نهایت ذوق و قریحه، کمال علمی، پختگی فکری، انسجام کلام و عشق و علاقه پرشور نیکلسون به ادب فارسی و تصوف اسلامی دارد (نیکلسون، ۱۳۷۸، مقدمه: ۱۰۴).

نیکلسون اگر که اثری جاویدان و البته شاهکاری از خود باقی گذاشته است از آن‌روست که قبل از دست زدن به چنین امر خطیری، آن‌گونه که شایسته است و بایسته و نه باری به هر جهت و مد روز، ابزار کار فراهم آورده، زبان فارسی می‌آموزد و سپس عربی.

... نیکلسون در امر شرح دقیق مثنوی راه صحیح و موفقیت‌آمیز توأم با اصول صحیح تحقیق را پیش گرفت. او بعد از فراگرفتن زبان فارسی و عربی به تصحیح دقیق و مطابق با اصول انتقادی مثنوی پرداخت.

... آموختن زبان فارسی در حدی که بتوان اشعار مشکل و نامأنوس مولانا را خوب درک کرد، برای هر خارجی، کاری دشوار و فراگرفتن زبان تازی در حد زبان فارسی ضروری است و دانشمند فقید،

نیکلسون، با تصحیح، ترجمه و شرح انگلیسی خود بر مثنوی نشان می‌دهد که بر این هر دو زبان تسلط کافی داشته است (همان، مقدمه: ۹۶-۹۸).

در کتاب فارسی قزوینی که اثر پیشکسوت قلمرو ویراستاری است، انتظار ضبط ناصحیح، برای نمونه و جلوگیری از اطاله کلام: /dia/ به جای /di[y]a/ (سیزده)، و یا توضیح نه‌چندان دقیق، بی‌تردید انتظار زیادی نیست. باز تنها برای نمونه:

محل سرپوشیده‌ای مانند غار کوچک که در داخل دیوار حیاط‌های گود می‌کنند و به آب روان که از زیر خانه رد می‌شد (نوعی قنات) دست پیدا می‌کردند و از آن برای شست‌وشو و شرب استفاده می‌کردند (۱-۲). منظور مؤلف تعریف واژه «آخوره» است با به تصویر کشیدن آن در عبارت مطول فوق. سردابه‌ای که آب حوض آن از قنات تأمین می‌شده است.

شاید مواجه‌شدن با واژه‌هایی نظیر «بهات» و «بهشت» و ... (سیزده) در نگارش این مؤلف، غیرمنتظره‌تر هم خواهد بود. او درصدد تشریح چگونگی تصریف ضمائر واژه‌بستی زبان فارسی (ضمیر ملکی متصل) به همراه حرف اضافه «به» در لهجه قزوینی و به نمایش گذاشتن تغییرات آوایی آن است که توضیحی مجمل و البته نه‌چندان کامل و نه‌چندان دقیق، از آن ارائه می‌دهد می‌نویسد:

حرف اضافه به همراه با ضمیر ملکی به صورت بش در می‌آید: ← بهات گفتم بهشت گفتم.

اگر این تصریف کامل بود و تفاوت لهجه‌های قزوینی در آن در نظر گرفته می‌شد در آن صورت دقیق و ظرایف بیشتری از این لهجه قابل طرح می‌بود. نگارنده بر پایه پژوهش‌های زبانی که در دست انجام دارد، بر این باور است در قزوین سه لهجه مغلواکی (مقلواکی)، یا مغلاوکی (مقلواکی) /maɣlavāk-i/، راری (راه ری‌ای) /ra:re-y-i/ و پنبه ریشه‌ای /pamba risa-y-i/ وجود دارد که یکی از عرصه‌های بروز تفاوت در این لهجه‌های رایج، وجود تفاوت در این تصریف کردن‌هاست. برای مثال در لهجه قزوینی شنیده می‌شود: بهت گفتم یا نه؟ بهش بگو و ...

ابابیل /abābil/ نخستین واژه‌ای است که صلح‌جو آن را به‌عنوان واژه‌ای قزوینی در کتاب خود فهرست کرده است (۱). پرسش مطرح آن است که این واژه و بسیاری دیگر از واژه‌های رایج در زبان فارسی از این دست که مؤلف رنج گردآوری آنها را بر خود روا داشته و تعداد آنها کم هم نیست را با کدام معیار و بر پایه کدام مؤلفه بایستی مرتبط با لهجه (قزوینی یا هر لهجه دیگر) دانست؟ جستجوی این واژه در فرهنگ دهخدا، معین، عمید و ...، حتی با همین تلفظ، پاسخ به این پرسش را با تأمل جدی‌تری مواجه می‌سازد. دهخدا در شاهد مثال این واژه، از مولانا بیت زیر را نقل کرده است:

ضعف مرغان ابابیلست و او پیل را بدزید و نپذیرد رفو^۱

اگر عنوان کتاب شاید «برخی از واژه‌های رایج در قزوین» و یا هر عنوان دیگری که چنین معنایی از آن مستفاد گردد می‌بود، بی‌گمان دیگر پرسش بالا محملی برای طرح شدن نمی‌یافت.

۱. دفتر سوم مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین رومی، جواب آن مثل کی منکران گفتند از رسالت خرگوش پیغام به پیل از ماه آسمان

مؤلف علی‌رغم اذعان به این مطلب که واژه به‌تنهایی حاوی ارزش زبان‌شناسی چندانی نیست (ده)، از ضبط همین نخستین نمونه در مدخل واژگانی، تنها به واج‌نویسی واژه بسنده می‌کند بی‌آنکه تحلیلی آوایی، صرفی، نحوی و... به آن بیفزاید و چنین روالی را نیز در موارد بسیار مکرر و در جای‌جای اثر خود به کار می‌گیرد، این موارد به حدی است که برای ذکر نمونه‌های آن شاید به صفحاتی قریب به معادل صفحات کتاب نیاز باشد. برای نمونه از ۱۱ واژه مذکور در صفحه نخست کتاب و صرف‌نظر از تفاوت‌های جزئی آوایی در تلفظ که از الزامات لهجه‌ای محسوب می‌شود، ۱۰ واژه با همین معانی و گاه تلفظ مشترک و با تعبیر رساتر در فرهنگ‌های دهخدا، معین و عمید و ... نیز آورده شده است.

خواننده به‌طور تقریب به همین مقدار با واژه‌هایی مواجه است که به‌صورت مفردات زبانی فهرست شده‌اند و در برخی از مواردی هم که مثالی از باب کاربرد واژه در بافت، ذیل بعضی از مدخل‌های واژگانی آورده شده است، متن مثال اطلاعات بیشتری به‌دست نمی‌دهد. برای نمونه واژه:

آرو بند / arüband/ شکسته‌بند: باید بروی پیش غلامرضا آرو بند (۲).

در فرهنگ دهخدا (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه شکسته‌بند)، آمده است کسی که استخوان‌های شکسته را می‌بندد... آرو بند (در تداول مردم قزوین).

لهجه فارسی قزوینی از ظرفیت کاربردشناسی^۱ و طنزپردازی (شاید به‌هیچ‌روی اتفاقی هم نباشد که شهیرترین طنزپرداز این سرزمین، عبیدزاکانی، قزوینی است) قابل توجهی برخوردار است که در این اثر به آنها اشاره‌ای نشده است. یکی دیگر از جنبه‌هایی که به غنای پژوهش‌های گویش‌شناسی خواهد افزود، توجه به جامعه‌شناسی زبان و به‌عبارت دیگر، کاربرد آن در بین طبقات مختلف اجتماعی اقتصادی، پیشه و مشاغل متفاوت، جنسیت، سن و ... است که امید می‌رود در آثار پژوهشی آتی درباره لهجه قزوینی بدان پرداخته شود. از دیگر نکاتی که شایسته است در لهجه قزوینی و شاید دیگر لهجه‌ها هم، مورد توجه قرار گیرد، ظرفیت و قابلیت بیان نکات اجتماعی، تربیتی و حتی اخلاقی با محور قرار دادن و استفاده از اسافل‌الاعضاء است در قالب پاره‌گفتار، عبارات و تعبیر کوتاه، اما جامع و قاطع؛ که البته لازم است با رعایت همه جوانب به گردآوری آنها نیز اهتمام جدی صورت گیرد.

سخن پایانی

به گمان نگارنده و نه از باب تکرار که از منظر اهمیت موضوع و به‌عنوان سخن آخر و با احترام به همه پژوهشگران عرصه قزوین پژوهی، بازگویی آنچه آموخته‌ام آن است که فهرست کردن مفردات زبانی، به‌طور عام، تلاشی که تاکنون درباره لهجه قزوینی بدان مبادرت شده است و ثبت پاره‌گفتارها بدون الزام به رعایت دقیق و کافی ضوابط و قواعد زبان‌شناسی، امری که با انسجام لازم و جامع تاکنون درباره این لهجه صورت نگرفته است و همچنین ارائه کارهای پراکنده گویش‌شناسی بدون رعایت قواعد زبان‌شناسی و ارائه

تحلیل‌های آوایی، صرفی، نحوی و... پژوهشگر مؤلف یا هر پژوهشگر دیگر آشنا با این لهجه را به‌طور خاص و قبل از زود دیر شدن، به بازنگری و گردآوری داده‌های زبانی مبتنی بر ویژگی‌های کاربردی و مؤلفه‌های اجتماعی آن مکلف می‌کند و به داعی به لهجه قزوینی «هر کی این کار کرد، خانش آبادان».

منابع

- اشمیت، رودیگر (۱۳۸۳)، *راهنمای زبان‌های ایرانی: زبان‌های ایرانی نو*، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران، جلد دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
- اورانسکی، یوسیف م (۱۳۷۸)، *زبان‌های ایرانی*، ترجمه علی‌اشرف صادقی، تهران: انتشارات سخن.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه علی‌اکبر دهخدا*؛ زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- روح‌بخشان، عبدالمحمد (۱۳۷۵)، *سابقه لهجه‌شناسی علمی در ایران*، نامه فرهنگستان، سال دوم، شماره سوم.
- صلح‌جو، علی (۱۳۹۶)، *فارسی قزوینی*، تهران: کتاب بهار.
- کارنگ، عبدالعلی (۱۳۳۳)، *تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان*، تبریز: ناشر اسماعیل واعظ‌پور.
- کلباسی، ایران (۱۳۶۲)، *گویش کردی مهاباد*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۱)، *زبان‌شناسی و زبان فارسی*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۵۸)، *مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی*، تهران: انتشارات نیلوفر.
- نیکلسون، رینولد الین (۱۳۷۸)، *شرح مثنوی معنوی مولوی*، ترجمه و تعلیق، حسن لاهوتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

یادداشت‌ها:

- شواهدی از این موارد در مقاله: روح‌بخشان، عبدالمحمد، زبان‌های شناخته شده جهان در ۱۲۰۰ سال پیش، پاییز ۱۳۷۵، نامه پارسی، شماره دوم آمده است.
- پژوهشگران پیش از صادق کیا - برای مثال عبدالعلی کارنگ (کارنگ، ۱۳۳۳، هـ مقدمه) و خانلری (خانلری، ۱۳۶۱، ۱۵۱ - ۱۶۳) - از کلمه لهجه برای اطلاق به گونه‌های دیگر زبان فارسی استفاده کرده‌اند.